وقتی پیام‌رسان‌ها به زبان طبیعی نسل جدید تبدیل می‌شوند

این روزها برای بسیاری از جوانان، تماس تلفنی دیگر اولین انتخاب نیست. حتی برای



تبریک گفتن، احوال‌پرسی، هماهنگی یک قرار یا گفت‌وگویی که شاید چند دقیقه بیشتر طول نکشد، پیام‌رسان‌ها ترجیح داده می‌شوند. بسیاری از والدین از این گلایه می‌کنند که فرزندشان ساعت‌ها در فضای مجازی با دوستانش در ارتباط است، اما برای پاسخ دادن به یک تماس چند دقیقه‌ای اشتیاقی ندارد. از آن سو، خود جوان‌ها می‌گویند مکالمه تلفنی برایشان خسته‌کننده، پراسترس یا دست‌کم غیرضروری است؛ «پیام بده، راحت‌ترم.»

اما آیا این فقط یک تغییر سلیقه است یا پشت این رفتار، تغییرات عمیق‌تری در شیوه ارتباط، مدیریت هیجان و روابط انسانی رخ داده است؟

دکتر آرزوسادات ملک‌نیا، متخصص روانشناسی تربیتی، در گفت‌وگو با ایرنا، معتقد است آنچه امروز در الگوی ارتباطی نسل جدید دیده می‌شود، صرفاً نتیجه پیشرفت فناوری نیست، بلکه بازتاب تحولاتی است که سبک تجربه احساسات، مرزهای ارتباطی و کیفیت روابط میان افراد را نیز دگرگون کرده است.

ملک‌نیا با اشاره به اینکه این پدیده را نباید صرفاً یک تغییر سلیقه یا پیامد پیشرفت فناوری دانست، می‌گوید: از منظر روان‌شناسی، این موضوع بازتابی از تغییرات عمیق در شیوه تجربه و مدیریت هیجان در نسل جدید است.

به گفته او، جوانان امروز در فضایی رشد کرده‌اند که ارتباطات دیجیتال بخش جدایی‌ناپذیر زندگی روزمره آن‌ها بوده است؛ بنابراین ارتباط نوشتاری برای آن‌ها یک ابزار جایگزین نیست، بلکه یک زبان ارتباطی طبیعی محسوب می‌شود.

وی یکی از مفاهیم مهم در این زمینه را «تنظیم هیجان» عنوان می‌کند و توضیح می‌دهد: تماس تلفنی فرد را در موقعیت پاسخ‌دهی فوری قرار می‌دهد و فرصت اندکی برای پردازش شناختی و تنظیم پاسخ فراهم می‌کند؛ در حالی که پیام‌رسان‌ها امکان تأمل، بازنگری و انتخاب آگاهانه‌تر کلمات را ایجاد می‌کنند.

به گفته این متخصص روانشناسی تربیتی، این ویژگی برای افرادی که اضطراب اجتماعی، ترس از قضاوت یا حساسیت بین‌فردی بیشتری دارند، احساس امنیت روانی بیشتری به همراه دارد. ملک‌نیا همچنین با اشاره به اهمیت مفهوم «کنترل بر مرزهای ارتباطی» در دنیای امروز تأکید می‌کند: بسیاری از جوانان ترجیح می‌دهند خودشان زمان و شیوه پاسخ‌گویی را انتخاب کنند. این مسئله را نباید صرفاً به عنوان بی‌میلی به ارتباط تفسیر کرد، بلکه می‌توان آن را تلاشی برای حفظ استقلال روانی و مدیریت فشارهای محیطی دانست.

وی با اشاره به پیامدهای تغییر الگوی ارتباطی بر روابط خانوادگی و عاطفی می‌گوید: براساس نظریه‌های ارتباطات بین‌فردی، بخش قابل توجهی از پیام‌های انسانی از طریق نشانه‌های غیرکلامی منتقل می‌شود؛ از جمله لحن صدا، سرعت گفتار، مکث‌ها، شدت هیجان و کیفیت حضور روانی فرد در ارتباط. این مؤلفه‌ها نقش مهمی در شکل‌گیری همدلی، اعتماد و صمیمیت دارند. ارتباطات متنی اگرچه انتقال اطلاعات را تسهیل می‌کنند، اما ظرفیت محدودی برای انتقال ظرافت‌های هیجانی دارند؛ به همین دلیل احتمال سوءبرداشت، تفسیرهای نادرست و احساس فاصله عاطفی در آن‌ها بیشتر است.

ملک‌نیا می‌افزاید: احساس امنیت در روابط نزدیک معمولاً از طریق تجربه «در دسترس بودن عاطفی» شکل می‌گیرد. شنیدن صدای فردی که دوستش داریم یا حضور فیزیکی او، پیام‌های آرامش‌بخش بیشتری به دستگاه عصبی منتقل می‌کند تا خواندن چند جمله کوتاه در یک صفحه نمایش. اگر ارتباطات نوشتاری جایگزین کامل تعاملات عمیق شوند، احتمال کاهش صمیمیت وجود دارد؛ اما اگر در کنار تماس‌های صوتی، تصویری و دیدارهای حضوری مورد استفاده قرار گیرند، می‌توانند به حفظ و حتی تقویت روابط کمک کنند.

وی معتقد است راهکار مؤثر، نه بازگشت کامل به گذشته و نه پذیرش بی‌قید و شرط وضعیت موجود، بلکه ایجاد نوعی «سواد ارتباطی» است؛ به این معنا که افراد بیاموزند هر ابزار ارتباطی برای چه موقعیتی مناسب‌تر است.

وی همچنین تأکید می‌کند خانواده‌ها می‌توانند با ایجاد فرصت‌های گفت‌وگوی واقعی، صرف زمان مشترک بدون حضور تلفن همراه و تقویت مهارت شنیدن فعال، کیفیت روابط را افزایش دهند؛ زیرا آنچه سلامت روان روابط را تضمین می‌کند، نوع ابزار ارتباطی نیست، بلکه کیفیت حضور روانی افراد در رابطه است.

چرا در اضطرابِ آینده، اکنونِ کودکانمان را گم کرده‌ایم؟

عصرِ یک روز پاییزی، پشت درِ کلاس‌های آموزش زبان کودکانِ یا موسسات استعدادیابی، چهره‌ی والدینی را می‌بینیم که خسته از کارِ روزانه، با عشق و نگرانی منتظرِ فرزندان ٤ یا ٥ ساله‌ی خود نشسته‌اند.

به گزارش خبرآنلاین، اگر پای درددل‌هایشان بنشینیم، هیچ‌کس نیتِ بدی ندارد؛ همه از عشقی عمیق و نگرانی برای آینده‌ای مبهم حرف می‌زنند. والدینی که با تمام توان تلاش می‌کنند تا فرزندشان فردایی امن‌تر، مجهزتر و شاید جهانی‌تر داشته باشد. در جامعه‌ای که اخبارِ نااطمینانی از آینده هر روز به گوش می‌رسد، طبیعی است که غریزه والدگری به سمت «تجهیز حداکثری» کودک برای بقا یا حتی مهاجرت در آینده سوق پیدا کند. اما در میان این تلاش‌های عاشقانه و البته مضطربانه، پرسشی ظریف و حیاتی پنهان شده است: آیا ما در مسیر ساختنِ «آینده» برای کودکانمان، ناخواسته «اکنونِ» آن‌ها را از دست نمی‌دهیم؟

اضطراب جمعی و کودکی‌هایی که زود بزرگ می‌شوند

امروزه در بخش بزرگی از طبقه متوسط، نوعی نگاه به تربیت شکل گرفته که می‌توان آن را «تربیت برای فردایی دیگر» نامید. هیچ والد و هیچ نهاد آموزشی‌ای در این میان مقصرِ مطلق نیست؛ این بازتابِ یک اضطراب جمعی است. ما از سرِ دلسوزی، تقویم روزانه کودک را با کلاس‌هایِ متعدد پر می‌کنیم تا رزومه‌اش از همان خردسالی برای روز مبادا آماده باشد. اما این رویکرد، بارِ روانی سنگینی بر شانه‌های نحیفِ کودک می‌گذارد. کودکی که هنوز زبان مادری، قصه‌های سرزمینش و طبیعتِ اطرافش را به خوبی کشف نکرده، درگیرِ یادگیریِ نمادها و مهارت‌هایی برای سرزمینی دیگر و زمانی دیگر می‌شود.

در این فضا، کودک دیگر فرصت نمی‌کند کودکی کند. او تبدیل به یک «پروژه» می‌شود که باید به ثمر بنشیند. این در حالی است که بر اساس رویکردهای



انسان‌گرایانه در آموزش، کودک یک انسانِ کامل در «همین لحظه» است، نه صرفاً پیش‌نویسی برای یک بزرگسالِ موفق در آینده.

ریشه‌ها پیش از بال‌ها

تمثیل معروفی هست که می‌گوید ما باید به کودکانمان دو چیز بدهیم: اول «ریشه» و دوم «بال». نگرانی از آینده باعث شده تا ما تمام تمرکزمان را بر دادنِ «بال» (مهارت‌های زبانی، رزومه تحصیلی و آمادگی برای رفتن) بگذاریم و از «ریشه» غافل شویم. ریشه یعنی پیوند با خاک، با فرهنگ، با خانواده و با محیطِ زیستِ اکنونِ کودک.

درختی که ریشه‌های عمیقی در خاکِ خود ندوانده باشد، حتی اگر شاخ و برگِ زیبایی پیدا کند، با اولین طوفانِ بحران‌های هویتی در نوجوانی یا جوانی آسیب می‌بیند. کودکانی که بدون حسِ تعلق به محیطِ پیرامونشان بزرگ می‌شوند و از همان ابتدا نگاهشان به بیرون از مرزها شرطی شده است، بعدها در هر کجای جهان که باشند، ممکن است نوعی احساس بی‌قراری و بی‌ریشگی (Alienation) را تجربه کنند.

بازگشت به «زمانِ حال» و پداگوژی صلح

کودکان، برخلاف ما بزرگسالان، در «زمان حال» زندگی می‌کنند. آن‌ها با بازی آزاد، با لمسِ خاک و آب، و با خیال‌پردازی‌های بی‌هدف است که جهان را [illegible] تنظیم می‌کنند. وقتی ما اضطرابِ فردای خودمان را به دنیای امروزِ آن‌ها تزریق می‌کنیم، صلحِ درونیِ آن‌ها را برهم می‌زنیم.

مدرسه و خانه نباید پادگانی برای آماده‌سازیِ یک ماراتنِ طولانی و پرفشار باشند. آموزش و پرورشِ واقعی، بر پایه «اعتماد فعال» بنا می‌شود؛ اعتماد به اینکه اگر کودک امروز در محیطی سرشار از آرامش، احترام و غنی از تجربه‌های حسی رشد کند (و به اصطلاح به خوبی «بروید»)، فردا خودش توانایی انتخابِ مسیرِ زندگی‌اش را خواهد داشت.

احترام به حقِ انتخاب

شاید زیباترین هدیه‌ای که می‌توانیم به عنوان والدین یا مربیانِ دغدغه‌مند به کودکانمان بدهیم، این است که شتاب‌زدگی را کنار بگذاریم. بیایید بپذیریم که دلهره‌های ما برای آینده، هرچند برآمده از عشقی خالصانه است، اما نباید حق زیستن در «اکنون» را از کودک بگیرد. بگذاریم کودکانمان ابتدا در بسترِ فرهنگی و طبیعیِ خودشان ریشه بدوانند، قد بکشند و جهانِ پیرامونشان را بشناسند. اگر روزی در جوانی تصمیم به رفتن گرفتند، این مهاجرت باید انتخابِ آگاهانه‌ی انسانی باشد که هویتش شکل گرفته و جهان را می‌شناسد، نه ماموریتی نانوشته که ما از خردسالی در کوله‌پشتی مهدکودکِ او قرار داده‌ایم. کودکان ما حقِ دارند پیش از آنکه شهروندِ جهان شوند، شهروندِ کودکیِ خود باشند.

عابده بهمن پور، طراح و پژوهشگر حوزه آموزش

ایده‌ی نوجوانی چگونه به‌وجود آمد و چه سرنوشتی یافت؟

ایده‌ی «نوجوانی» به عنوان مرحله‌ای متمایز در زندگی_ که درمیانه‌ی کودکی و بزرگسالی قرار دارد_ اولین بار در دهه ۱۹۴۰ رایج شد. سایت بی‌بی‌سی می‌نویسد: «اگر می‌توانستید چند قرن به عقب برگردید، می‌دیدید که مفهوم نوجوانی برای مردم به یک مفهوم بیگانه شبیه است.» پدیده‌ی فرهنگی نوجوانی را نباید با فرآیند بیولوژیکی نوجوانی خلط کرد؛ مفهوم بیولوژیکی نوجوانی به افرادی که بین ۱۳ تا ۱۹ سال سن دارند اطلاق می‌شود، اما مفهوم فرهنگی آن از زمانی به‌وجود آمد که جهان رشد اقتصادی چشمگیری به خود دید و، درنتیجه، باعث افزایش میزان پول، اوقات فراغت و استقلال جوانان شد.

به گزارش رویداد۲٤، نگاه غالب به نوجوانان این است که سن آن‌ها بیشتر از آن چیزی است که بتوان کودک در نظرشان گرفت، در عین حال هنوز از نظر جسمی، ذهنی و یا فرهنگی بزرگسال محسوب نمی‌شوند. این حالت میانی عموما به این معنی است که نوجوانان نسبت به همسالان کوچکتر خود از حقوق و آزادی‌های بیشتری برخوردارند و نسبت به بزرگسالان حقوق و آزادی‌های_امتیازاتی مانند حق رای، خرید الکل و یا رانندگی_کم‌تری دارند.

مفهوم امروزی نوجوانی در ایالات متحده به‌وجود آمد. نیویورک تایمز در سال ۱۹٤٥ مقاله‌ای با عنوان «منشور حقوق نوجوانان» منتشر کرد که در آن مجموعه‌ای



۱۰ ماده‌ای از آزادی‌هایی را که نوجوانان آمریکایی دوران پس از جنگ در طلبش بودند لیست کرده بود. بسیاری از این جوانان در جبهه‌های نبرد متفقین جنگیده بودند و اکنون می‌خواستند به زندگی عادی بازگردند. این حقوق شامل «حق انتخاب زندگی خود» و «حق مبارزه کردن برای جهان‌بینی خودشان در زندگی» بود.

در سال‌های بعد ایالات‌متحده شاهد رشد سریع اقتصادی بود و بسیاری از خانواده‌ها وضعیت بهتری نسبت به قبل داشتند. افراد بیشتری می‌توانستند خانه بخرند و در نتیجه برای بسیاری از نوجوانان فضا و حریم خصوصی بیشتری ایجاد شد. مفهوم نوجوانی همچنین با قوانین جدیدی که آموزش عمومی را در سراسر ایالات متحده اجباری می‌کرد، بیشتر تقویت شد. این بدان معنا بود که جوانان زمان بیشتری را در مدرسه و دور از دنیای بزرگسالان سپری می‌کردند و برای توسعه‌ی هویت، آداب و قوانین شخصی خودشان فرصت بیشتری داشتند.

همچنین نرخ زاد و ولد کاهش یافت و والدین می‌توانستند پول بیشتری برای فرزندان خود خرج کنند. همزمان خود نوجوانان نیز امکان انجام کار پاره وقت داشتند و می‌توانستند پولی را که به دست آورده اند، به‌جای کمک به خانواده، برای خودشان نگه دارند. این روند باعث شد که ناگهان جمعیتی جدیدی از مصرف کنندگان پدیدار شود؛ جمعیتی که پول داشتند و نمی‌دانستند چگونه باید آن را خرج کنند. شرکت‌های تبلیغاتی نیز سریعا به این وضعیت واکنش نشان دادند. این شرکت‌ها متوجه شدند نوجوانان نیز می‌توانند تصمیم‌ساز و اثرگذار باشند. متوجه شدند که نوجوانان قادر به ایجاد و گسترش روندها و مدهای جدید هستند و بنابراین می‌توانند در بازار سودسازی کنند.

به همین دلیل شرکت‌های تبلیغاتی شروع به بازارسازی و تبلیغ فرهنگ جدیدی با محوریت عناصری، چون «شورش، فست‌فود و راک اند رول» کردند که هدف بازارشان نیز جوانان دبیرستانی بود. نیویورک تایمز در مقاله‌ای به نام «سن بلوغ با ترانزیستور» توضیح می‌دهد که گسترش رادیوی ترانزیستوری (رادیوی قابل حمل) نسلی از گروه نوجوانان ایجاد کرد؛ به همان شیوه‌ای که رایانه‌های شخصی در سال‌های اخیر نسلی از گروه جوانان را ایجاد کرده است.

این رادیوها باعث شدند که «موسیقی و اطلاعات ناگهان قابل حمل شدند. این توانایی به نوجوانان امکان می‌داد دور از نظارت بزرگسالان به موسیقی دلخواه خود گوش دهند. علاوه بر این، با افزایش روزافزون خانوارهای دارای اتومبیل، جوانان خود آزادتر از گذشته احساس کردند. درنتیجه این تحولات خرده فرهنگی زاده شد که آن را «خرده فرهنگ دبیرستان» می‌نامیم.»

درواقع اتوموبیل نوعی حریم خصوصی نیز به حساب می‌آمد و طبعا به بروز تمایلات جنسی جدیدتری می‌انجامید؛ تمایلاتی مانند «نوازش کردن» و گاهی اوقات «تا ته خط رفتن». این خرده فرهنگ جدید که چنین تمایلات جنسی بی‌سابقه‌ای را ایجاد می‌کرد باعث نگرانی تحلیل‌گران شده بود.

اداره تحقیقات فدرال ایالات متحده (FBI) در سال ۱۹۵۳، گزارشی منتشر کرد و هشدار داد که «به‌دلیل افزایش تعداد تخلفاتی که نوجوانان در سال‌های آینده مرتکب خواهند شد، نرخ جرم و جنایت افزایش خواهد داشت.» در سال ۱۹۵۵ نیز دوایت آیزنهاور، رئیس جمهور وقت آمریکا، از لزوم قانونی ملی برای «کمک به ایالت‌ها در مواجهه با این مشکل سراسری» گفت. تنها چند ماه بعد از سخنان آیزنهاور، فیلم «شورش بی‌دلیل» _ در ایران با نام «یاغی بی‌هدف» نیز شناخته می‌شود_ در سینماهای آمریکا اکران شد. این فیلم با بازی جیمز دین، سوپراستار خوش‌قیافه‌ی ۲۰ ساله سینمای آمریکا، که نقش یک نوجوان یاغی به نام جیم استارک را ایفا می‌کرد، باعث ایجاد انقلابی تمام‌عیار در مفهوم و فرهنگ نوجوانی شد. این فیلم اغلب اوقات به عنوان سرنمونی از معنای نوجوان بودن شناخته می‌شود. با این حال، همانطور که مجله نیویورکر نوشته است «گفتن اینکه مطبوعات، فیلم‌ها و سایر رسانه‌های جمعی تا چه اندازه تصویر معتبری از نوجوانی منعکس کرده‌اند، اگر نگوییم غیرممکن، بسیار دشوار است.»

فرهنگ نوجوانی تقریبا بر هر صنعت پولسازی تاثیری عمده داشته است. فروشندگان پوشاک و لباس محصولات خود را با استفاده از مدل‌های نوجوان تبلیغ می‌کنند و می‌فروشند؛ بسیاری از فیلم‌های پرفروش با بازیگرانی نوجوان و برای مخاطبان نوجوان ساخته می‌شوند؛ موسیقی، اتومبیل، بازی، غذا و نوشیدنی اغلب برای جذب مشتریان نوجوانان به بازار عرضه می‌شود. از دهه ۱۹۷۰، ۲۰ درصد از ثروتمندترین خانوارها حدود دو برابر هزینه‌های خود را برای «پرمایه‌کردن» دوران نوجوانی فرزندان و برای برنامه‌هایی همچون اردوهای تابستانی، ورزش و معلم استخدام خصوصی صرف می‌کنند. نوجوانان هنوز هم «اینفلوئنسر»های فرهنگی تلقی می‌شوند و می‌توانند عمیقا بر فرهنگ و بازار تاثیر بگذارند. امروزه بسیاری از نوجوانان در شبکه‌های اجتماعی فعال هستند و امیدوارند که از این راه کسب درآمد کنند.

اما سیر تحول مفهوم نوجوانی منحصر به مشخصه‌ی مصرف‌گرای آن‌ها نمی‌شود. بسیاری از این نوجوانان در عرصه‌ی اجتماعی مشغول فعالیت‌های اجتماعی شدند و هزاران نفر از آن‌ها در دهه ۱۹٦۰ میلادی برای احقاق حقوق مدنی مبارزه کردند و علیه جنگ ویتنام تظاهرات خیابانی عظیمی به راه انداختند. نوجوانان دهه شصت همچنین علیه جنایات جنگی و تغییرات اقلیمی اعتراض کردند.

معرفی کتاب

سیکادا اثر شان تن

PDF Compressor Free Version

سیکادا (زنجره) اثری متفاوت در کارنامه‌ی شان تن، تصویرگر و نویسنده‌ی استرالیایی برنده‌ی جایزه‌ی آسترید لیندگرن است. او بیشتر به خاطر خلق جهان‌های سوررئال، استعاری و عاطفی شناخته می‌شود. آثار او مرز میان ادبیات کودک و بزرگسال را از بین می‌برند. کتاب‌های او در قفسه کودک قرار می‌گیرند، اما خوانندگان بزرگسال ارتباطی عمیق‌تر با آن‌ها برقرار می‌کنند. آثار او درباره احساس تعلق یا فقدان آن، تنهایی مهاجرت، غریبگی دیوان‌سالاری و ساختارهای سرد اجتماعی است. او تخیل را راه نجات می‌داند. «سیکادا» همه این دغدغه‌ها را در فشرده‌ترین شکل بیان می‌کند. داستان درباره زنجره‌ای انسان‌نما با پوست سبز، چشم‌های درشت و ظاهری انسانی است. در نگاه اول، داستانی درباره‌ی یک حشره‌ی کوچک است که در اداره‌ای بزرگ کار می‌کند. این کتاب، استعاره‌ای تکان‌دهنده از بیگانگی، کار طاقت‌فرسا و رهایی شورشی‌وار است. زنجره کارمندی وظیفه‌شناس است که هیچ‌کس به او توجه نمی‌کند. او کار می‌کند، وظایفش را انجام می‌دهد، اشتباه نمی‌کند، اما همکاران انسانی‌اش با او مانند یک انسان رفتار نمی‌کنند. او جمله‌هایش را همیشه با صدای «تیک-تاک tic-tac» تمام می‌کند؛ صدایی که همزمان هم یادآور ساعت است و هم صدای خاص حشره‌ی زنجره. جمله‌های کتاب کوتاه و شکسته‌اند. ساختار زبانی ساده و شکسته در این کتاب مهم است. شان تن زبان زنجره را ناقص نشان می‌دهد. این نقص، نادانی نیست بلکه نشانه جایگاه اجتماعی اوست. زنجره حتی ابزار زبانی کامل برای بیان دردش ندارد. او نمی‌تواند به‌خوبی اعتراض کند. نمی‌تواند دقیق بگوید چه بر سرش آمده. تنها می‌تواند کار و تحمل کند. زبان شکسته نشان می‌دهد شخصیت حتی امکان روایت کامل رنج خود را ندارد. زبان او محدود شده، درست مانند قدرت اجتماعی‌اش.

او هفده سال صبر می‌کند. هفده سال کار کردن، بدون مرخصی، بدون حقوق بازنشستگی و بدون ذره‌ای قدردانی. اما پایان داستان، نقطه چرخش بزرگی است؛ او بازنشسته می‌شود، کت‌وشلوار اداری‌اش را در می‌آورد و به جایگاهی می‌رود که گویی بازگشت به طبیعت و خودِ واقعی اوست.

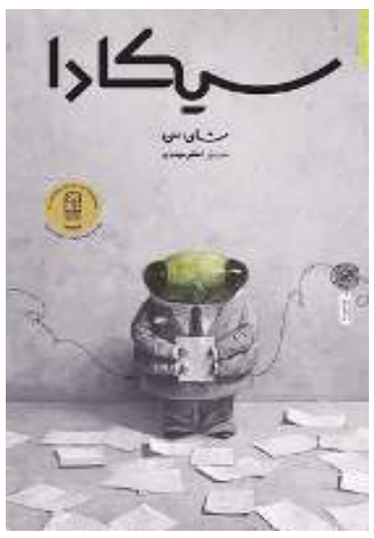
بخش مهمی از کتاب در فضای یک ساختمان اداری رخ می‌دهد. شان تن این محیط را طوری تصویر می‌کند که انگار با زندانی مدرن روبه‌رو هستیم.دیوارهای خاکستری، اتاقک‌های بسته نور سرد فلورسنت، میزهای تکراری، پنجره‌های بی‌روح این اداره فقط محل کار نیست؛ استعاره‌ای از نظام‌هایی است که فردیت را خرد می‌کنند. همکاران انسانی او را مسخره و تحقیرش می‌کنند، از او سوءاستفاده می‌کنند و او را موجودی پایین‌تر می‌بینند. هیچ‌کس نمی‌پرسد حالش چطور است.

پالت رنگی کتاب از رنگ‌های صنعتی، خاکستری، قهوه‌ای و سبز کدر تشکیل شده که حس خفگیِ یک محیط اداریِ بوروکراتیک را به خوبی منتقل می‌کند. شان تن از پرسپکتیوهای اغراق‌آمیز استفاده می‌کند تا کوچکی و حقارت زنجره را در برابر فضای عظیم اداره نشان دهد. سقف‌های بلند، راهروهای بی‌پایان و دیوارهای سنگی، همگی حس به دام افتادن را القا می‌کنند. انسان‌ها در این کتاب چهره ندارند. شان تن آنها را بدون سر و از گردن به پایین نشان می‌دهد. با این کار هم بزرگی آنها را دربرابر زنجره به تصویر می‌کشد و هم با بی‌چهره کردن‌شان نشان می‌دهد که چگونه انسانهای اسیر در سیستم اداری فاقد فردیت هستند، اما زنجره، با اینکه یک حشره است، احساسات، خستگی و پایداری انسانی را در چشم‌هایش حمل می‌کند.

کتاب «زنجره» بیانیه‌ای صریح علیه فرهنگ کار مدرن است. در دنیایی که بهره‌وری معیار اصلی ارزش انسان است، زنجره نماد دیگری است که دیده نمی‌شود. او کارگری است که نه تنها نادیده گرفته می‌شود، بلکه آزار می‌بیند. شان تن با انتخاب یک حشره، این پرسش را مطرح می‌کند: وقتی ما یک کارمند را چرخ‌دنده‌ای در ماشین می‌بینیم، آیا او را به چیزی غیرانسانی تبدیل نکرده‌ایم؟

شخصیت سیکادا بازتاب‌دهنده‌ی تجربه‌ی بسیاری از مهاجران، اقلیت‌ها و افرادی است که در محیط‌های کاری بزرگ، احساس بیگانگی می‌کنند. او نه با زبان آن‌ها حرف می‌زند (صدای او تیک-تاک است) و نه به آن‌ها شبیه است. طرد شدن زنجره از سوی همکارانش، تصویری عریان از خشونتی است که در محیط‌های اداری علیه تفاوت اعمال می‌شود.

در بیولوژی، برخی گونه‌های زنجره هفده سال را زیر زمین می‌گذرانند تا برای چند هفته به سطح بیایند و زندگی کنند. شان تن از این واقعیت بیولوژیک به عنوان استعاره‌ای برای تحمل استفاده می‌کند. این هفده سال نماد صبر مقدس یا شاید استقامت در برابر فشار است. این بخش از داستان به خواننده یادآوری می‌کند که سیستم‌های سرکوب‌گر، هرچقدر هم قدرتمند باشند، نمی‌توانند چرخه‌های طبیعی



زندگی را برای همیشه متوقف کنند.

یکی از نقاط قوت کتاب، پایان‌بندی مبهم و چندلایه آن است. آیا زنجره پس از بازنشستگی به آزادی می‌رسد؟ آیا او به جنگلی از زنجره‌های دیگر می‌پیوندد تا دوباره شروع کنند؟ یا این پایان، استعاره‌ای از مرگ و بازگشت به خاک است؟

شان تن فضا را برای تفسیر باز می‌گذارد. نکته مهم اینجاست که در پایان، سیکادا خودش است؛ دیگر کت‌وشلوار نمی‌پوشد و دیگر صدای تیک-تاک نمی‌دهد (یا شاید صدای تیک-تاک دیگر صدای ساعت نیست، بلکه صدای خودِ اوست). این گذار از هویتِ تحمیلیِ کارمند به هویتِ اصلیِ موجودِ زنده، پیام امیدبخش و تلخ داستان است.

این کتاب تنها برای کودکان نیست بلکه کتابی تصویری برای بزرگسالان است. کتاب با صراحت درباره‌ی بی عدالتی صحبت می‌کند و از مخاطب نمی‌خواهد که این بی‌عدالتی را توجیه کند. کتاب خواننده را وادار می‌کند تا با موجودی که کمترین شباهت را به او دارد، همذات‌پنداری کند. کودکان ممکن است داستان موجودی تنها را ببینند. نوجوانان تبعیض را بهتر درک می‌کنند. بزرگسالان لایه‌های پیچیده‌تر را می‌بینند، فرسودگی شغلی، استثمار نیروی کار، ازخودبیگانگی و بحران هویت.

«سیکادا» یکی از تکان‌دهنده‌ترین کتاب‌های تصویری قرن بیست و یکم است. این کتاب به ما یادآوری می‌کند که در زیر هیاهوی تکراریِ محیط کار، زندگی‌های واقعی، رویاها و هویت‌هایی وجود دارند که نادیده گرفته می‌شوند. شان تن با جادوی قلم‌مو و واژه‌هایی کم، داستانی روایت کرده که نه تنها درباره‌ی یک حشره، بلکه درباره‌ی بخشی از روحِ انسان مدرن است که سال‌هاست در انتظارِ آزادی است.

گزیده‌ای از کتاب:

هفده سال. زنجره بازنشسته. نه جشن. نه قدردانی. رئیس دستور داد زنجره میز کار تمیز

انیمیشن آخرین نهنگ آوازخوان



کارگردان: TBA (پروژه مستقل/بین‌المللی)

سبک: انیمیشن ۳D/۲D ترکیبی

انیمیشن ۲۰۲٦ The Last Whale Singer یکی از انیمیشن‌های اورجینال و احساسی سال است که داستان آن حول آخرین نهنگ خواننده (Whale Singer) در اقیانوس‌های آلوده و در حال نابودی می‌چرخد. این فیلم به موضوعات محیط زیستی، تنهایی، ارتباط با طبیعت و امید در دنیای مدرن می‌پردازد.

با طراحی بصری خیره‌کننده از اقیانوس و موسیقی قدرتمند، این اثر پتانسیل تبدیل شدن به یکی از انیمیشن‌های تأثیرگذار و بحث‌برانگیز سال را دارد.